29 6/14 443

بعون صانع ملین بمکا فضل جلال جہان

مثنوی دلپذیر و نظم بے نظیر مقبول شاعران معنی پرور یعنی

واسوخت سحر

منظومہ شاعر جادو بیان جناب منشی دیبی پرشاد صاحب ڈپٹی انسپکٹر مدارس سرکار

بمطبع منشی نولکشور لکھنؤ میں طبع مقبول جہان

۲

[redacted] ۱۲/۷/۱۷

بسم اللہ الرحمن الرحیم

آتشِ عشق سے اُڑتے ہیں شرارے اپنو
ہوش اُڑے جاتے ہیں افسوس ہمارے اپنو

دل جلا جاتا ہے اس آگ کے مارے اپنو
آشنا دوست ہوئے ہیں جیسے کنارے اپنو

وقت آخر گزین دار فنا در گذریم
کاروان رفتہ و ما نیز براہ سفریم

28 AUG 1970

[illegible]

[illegible]

شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کے
سوختم سوختم این برق نہفتن تا کے

مدتے ہست کہ حیرانم و تدبیرم نیست
عاشق بے سر و پایانم و تدبیرم نیست

[illegible]

[illegible]

سعی کردم کہ شود یار ز اغیار جدا
عاقبت آن نشد و من شدم از یار جدا

عرض ہجرش بہ جانان در دل افگار رسید
کہ کجا پیک اجل بر سر بیمار رسید

[illegible]

[illegible]

هوس بلبل و سودای گل از یادم رفت
صبر از سینه قرار از دل ناشادم رفت

این نگویم که من از دست تو گشتم دلریش
کردهٔ خویش مثل هست که می آید پیش

[illegible]

[illegible]

آنچه کردی تو دلا با من و با جان من
کس نکرد است چنین کار که با دشمن

زان بیندیش که از کرده پشیمان باشی
جمع تا جمع نباشند پریشان باشی

[illegible]

[illegible]

هر قدم از در تو باز نتو رو نکنم
گر درت دیر شود پشت خر آن سو نکنم

سینه هم جای دگر دل به دل آرای دگر
چشم خود فرش کنم زیر کف پای دگر

علہ

[illegible]

علہ

[illegible]

نخل نوخیز گلستان جهان بسیار است
گل درین باغ بسی سرو روان بسیار است

عاشقی بیهوده نیست خدا میدانند
پاکبازم همه کس طور مرا میدانند

علہ

[illegible]

علہ

[illegible]

هر کسے را نتوان گفت که صاحب نظر است
عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است

این زمان نیست جای تو در دیدهٔ مردم شده است
روی زیبای تو از دیدهٔ ما گم شده است

علہ

[illegible]

علہ

[illegible]

این زمان عاشق سرگشته فراوان داری
کی سر و برگ من بی سر و سامان داری

کس درین سلسله غیر از من دلبند نبود
یک گرفتار ازین جمله که هستند نبود

قطعه

[illegible]

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد
روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد

قطعه

[illegible]

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
بزبان آنچه مرا بود تقاضای دل بود

قطعه

[illegible]

جان من سنگدلی دل بتو دادن غلط است
چشم امید بروی تو گشادن غلط است

قطعه

[illegible]

یاد آن شب که به بزمت ره بیگانه نبود
گرد شمع رخ تو جز من پروانه نبود

قطعه

[illegible]

بسکه گردیدم همه جا شرح دلارای تو
شهر برگشت ز غوغای تماشای تو

قطعه

[illegible]

آنچه کردی تو بمن هیچ ستمگار نکرد
هیچ سنگین دل بیدادگر این کار نکرد

وله

[illegible]

هیچکس را چو من از دست کسی زار نشد
خوار و رسوای سر کوچه و بازار نشد

وله

[illegible]

پیش تو یار تو و یار کمین هر دو یکیست
حرمت مدعی و حرمت من هر دو یکیست

وله

[illegible]

فارغ از عاشق غمناک نمی باید بود
جان من اینهمه بی باک نمی باید بود

وله

[illegible]

تو نه آنی که غم عاشق زارت باشد
ور شوم خاک بر آن خاک گذارت باشد

وله

[illegible]

حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند
محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند

وله

[illegible]

من اگر کشته شوم باعث بدنامی تست
موجب شهرهٔ بیباکی و خودکامی تست

[illegible]	[illegible]
شرح درماندگی خود به که تقریر کنم عاشقم چاره من چیست چه تدبیر کنم	درد من کشته شمشیر بلا میداند سوز من سوخته داغ جفا میداند
[illegible]	[illegible]
بسکه روز است به نشاط دل و جان میگذرد شب چه دانی که مرا بی تو چه سان میگذرد	از چه با من نشوی یار چه می پرهیزی یار شو با من بیچاره چه می پرهیزی
[illegible]	[illegible]
هر دم از روی غیب را چه علاج ما گذشتیم ز لطف تو غضب را چه علاج	از غم عشق تو بیمارم و میدانی تو داغ عشق تو بدل دارم و میدانی تو

[illegible]

الغرض زندگی خویش مرا دشوار است
گر تو ناحق بکشی حق تو بر من یار است

[illegible]

گر چنین است که دایم بملامت باشید
ما بخیریم شما نیز بسلامت باشید

[illegible]

سیر دوم تا بسجود بت دیگر باشم
باز اگر سجده کنم پیش تو کافر باشم

[illegible]

چون چنین است پی کار دگر باشم
چند روزی پی دیدار دگر باشم

[illegible]

نو جوانی بفنون ستم آراسته
تو نیازی صفتی دلبر تو کاسته

[illegible]

بعد ازین رای من این است و همین خواهد بود
من بدین هستم و البته چنین خواهد بود

AZAD LIB
ALIGARH